

محمد جنابزاده

گوهرهائی از مثنوی مولوی



در سرگذشت حضرت موسی (ع) و فرعون مصر که هر دو مخلوق يك خالقند چگونگی تفاوت‌های آنان رهی یکی و بیرهی و گمراهی دیگری درخور غور و مطالعه است - این تفاوتها از کجا بوجود آمده عوامل خوبی و بدی صلح و جنگ را منشاء و مصدر چیست ؟

گر ترا آید بدین نکته سنوال رنگ کی خالی بود از قیل و قال و عجب این است که رنگ از بیرنگی برخاسته همانطور که روغن از آب در نتیجه انفعالات شیمیائی پدید آمده و گل از خار رسته است پس چرا رنگها مایه نفع و کارزار و روغن ضد آب و گل گریزان از خار است : آیا این اضداد باهم جنگ زرگری دارند ؟ و مایب خود برای فهم آن کوشش

میکنیم؟ و آیا در میان این پیکارها رمزی نهان است و در این ویرانه‌ها گنجی پدید می‌آید؟

یا نه جنگ است این برای حکمت است

همچو جنگ (خر فروشان) صنعت است

و جنگ دلان است که سرمشتری کلاه بگذارد - اما در عمارت و آبادی هستی و جنگ گنج نخواهد بود زیرا جنگ همه چیز را میکوبد منهدم میکند نابود میسازد در سینه‌ها کینه‌ها را پرورش میدهد و مهرها را از دل بر میکند و شیرینها را تلخ مینماید در این قطعه مولوی اساس نبردها و نزاعها را فریب دیدگان آدمی میداند - آنگاه که صور پندارها و رنگها از انظار دور شدند سازش و یکرنگی آشکار میشود.

چونک بیرنگی اسیر رنگ شد موسسی با موسسی در جنگ شد

چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

در جهان اضداد - نور و نار (بهشت و جهنم) تاریکی و روشنائی -
شهدو شرنگ بهم آمیخته و هر یک برای جدائی خود تلاش میکنند این دو گروه چون ظلمت و نور هردو چون موجهای دریا بهم میخورند و بهم میزنند - صلح و جنگ هم با یکدیگر سازگار نیستند - امواج صلح میخواهد کینه‌ها را از دلها بیرون کند اما موجهای جنگ به جنبش آمده مهر و صفا را زیر و زبر میکند - در همه این تغییرات و تحول اسراری نهفته است تا زر از خاک بیرون آید و لعل از تابش آفتاب رنگ رخشنده‌ای یابد و آب غوره ترش شیرین و انگور شود.

نقش شیر دلیری و زورآوری ندارد.

قزوینیان را عادت چنین بود که برتن و دشت و کتفها به صورواشکال گوناگون بوسیله کبودی زنان خال کوبی مینمودند یکنفر از آنان نزد دلاک رفت گفت برای من خالکوبی کن - دلاک گفت ای پهلوان چه صورتی میخواهی به او گفت صورت شیر زیرا اطلاع من در برج اسد و شیراست و دقت کن که رنگ خال کبود سیر باشد - گفت بکجای بدنت بکوبم گفت بشانه ام تا در رزم بزم بوسیله این شیر شرزه پشتم نیرومند باشد وقتی دلاک شروع بخال کوبی نمود سوزن را فرو برد شانه مرد سوزش و درد گرفت پهلوان فریاد زد مرا کشتی چه میکنی؟ گفت صورت شیر را خال کوبی میکنم و از دم او بکار مشغولم گفت دم شیر را رها کن و دمگاه مرا محکم گرفته نفسم تنگ شده بگذار شیر دم نداشته باشد چه میشود.

دلاک طرف دیگر را شروع بسوزن زدن کرد - گفت این دیگر کجای شیراست! دلاک گفت گوش شیراست گفت گوش هم لازم ندارد - سوزن فرو رفت باز ناله قزوینی بلند شد این کدام عضو شیر است گفت شکم جواب داد شیر شکم لازم ندارد دلاک خیره شد.

برزمین زد سوزن آندم اوستاد

گفت در عالم کسی را این فتاد

شیر بی دم و سر و اشکم که دید

این چنین شیری خدا خود نافرید.

نتیجه گیری از این داستان چنین است که نیل بآرزوها بدون درد و رنج میسر نیست و مزایای بزرگی و شخصیت باسانی بدست نیاید و این جهان نوش و نیش باهم است آنانکه میخواهند در اجتماع فردی برجسته و ممتاز باشند

باید دشواریها و متاعب دوران تحصیل و هنر را تحمل نمایند تا مس و وجودشان
 کیمیا و از غرور و خودپرستی که تراوش مغزهای پوک و تهی است آزاد گردند.
 گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

اگر می‌خواهی مثل روز روشن و فروزان باشی وجود خود را چون تار
 در امواج خورشید بسوزانی آنچه موجب خرابی هردو جهان است خودخواهی
 و خود ستایی است .

کان گروهی که رهیدند از وجود
 چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود .

پس مهمترین مسأله در امر دانش آموزی و حرکت بسوی کمال معرفت
 آشنائی آدمی بنواقص خویش است .

هر که نقش خویش را دید و شناخت
 اندر کمال استکمال آن دو اسبه تاخت

مکتوبات قلندران - شامل دو مکتوب از نوع مکاتبی که قلندران
 زمان بیکدیگر می‌نوشته و واضح است که عبید در نوشتن آنها آن
 طایفه را مسخره کرده و نظری جز انتقاد سبک انشاء و اصطلاحات
 ایشان نداشته است . (کلیات عبید زاکانی)